

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۵، شماره ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۲

بودن یا نبودن: نگاهی بینامتنی بر ویلیام شکسپیر، احمد شاملو و مهدی اخوان ثالث*

دکتر اکبر صیاد کوه

دانشیار دانشگاه شیراز

هادی شایگان فر

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه شیراز

توحید تیموری

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه شیراز

رسول محمدی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

چکیده

ویلیام شکسپیر از بزرگترین شاعران پرآوازه و بنام جهان است که آثار وی به بیشتر یا همه زبان های زنده دنیا ترجمه شده و بدین علت، شاعران و نویسندگان فراوانی از وی تأثیر پذیرفته اند. جایگاه شکسپیر را در فرهنگ و ادب انگلیسی، هم پایه متنی در فرهنگ و ادب عربی و هم تراز شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در فرهنگ و ادب پارسی دانسته اند. در این پژوهش، قصد نگارندگان این است که براساس نظریه بینامتنیت و با تأکید بر این محور که متون مستقل از یکدیگر پدید نمی آیند و با خوانش یک متن، مخاطب به متون دیگری کشیده می شود، با نگاهی تطبیقی به نمایشنامه شکسپیر و شعر "هملت" شاملو و "ماجرا کوتاه" اخوان ثالث نظر بیندازند و تا حد مقدور میزان و شیوه تأثیرپذیری این دو شاعر بلندآوازه معاصر پارسی زبان را از شکسپیر روشن کنند. برای رسیدن بدین

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۲/۱۲/۲۷

*تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۰/۱۶

نشانی پست الکترونیکی نویسندگان مسئول:

ak_sayad@yahoo.com
rmohamdi@yahoo.com
hadi_b@yahoo.com
teymuri.t@yahoo.com

منظور، به کوتاهی مقایسه‌ای نیز بین شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر شکسپیر در انگلستان و فضا و جو غالب بر ایران در زمان شکوفایی شاملو و اخوان ثالث نیز صورت پذیرفته است. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که اشتراکات بین فضاهای حاکم بر بروز همانندی‌هایی بین آثار یادشده این سه شاعر انجامیده است که مهمترین آن‌ها موضوع و مسأله "بودن" یا "نبودن" و حاکم بودن فضا و جو تردیدآمیز بر این آثار است.

واژه‌های کلیدی: شکسپیر، هملت، شاملو، اخوان، بودن یا نبودن، تردید.

۱- مقدمه

در نگاه اول یافتن رابطه‌ای مستقیم بین ویلیام شکسپیر^۱ (۱۵۶۴-۱۶۱۶)، احمد شاملو (۱۳۰۴-۱۳۷۹) و مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷-۱۳۶۹) دور از ذهن می‌نماید؛ اما تنها با خوانش شعر "هملت" شاملو^۲ و "ماجرا کوتاه" اخوان، می‌توان پیوند مستقیم این دو اثر را با نمایشنامه "هملت - شاهزاده دانمارک"^۳ شکسپیر دریافت. ارتباطی که بین این سه نویسنده مشاهده می‌شود، در مرحله نخست به سطح زبانی و لغوی مربوط است؛ یعنی شاملو و اخوان در اشعار خود برآند تا از واژگانی استفاده کنند که شکسپیر در نمایشنامه "هملت" خود از آن‌ها بهره گرفته است. در واقع، این دو شاعر با بهره‌گیری از سنت ادبی و زبانی شکسپیر در پی بیان عقاید خود در اشعار خویش‌اند. این شیوه استفاده از زبان و سنت ادبی بر این نکته اشاره دارد که زبان و کلمات موجودیتی بسته نیستند، بلکه سیر تحول خاصی در زمان دارند. دو دیگر، ارتباط این سه شاعر بیشتر بر بنیاد نظام نشانه‌ای^۴ است. موجودیتی که شاملو و اخوان به اشعار خود می‌دهند، نه تنها به فرهنگ ادبی شکسپیر؛ بلکه به نظام اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بر می‌گردد. همچنین، سیر زمانی کلماتی که در هر دوره‌ای شکل و معنی خاصی به خود می‌گیرند، در ایجاد یک اثر ادبی نقش مؤثری دارند. نظام نشانه‌ای که در این سه شعر وجود دارد، دارای هویتی است که علی‌رغم ایجاد معنا و بیان متفاوت، با یکدیگر پیوند دارند و از نشانه‌های زبانی و فرهنگی یکسانی برخاسته‌اند. یافتن ارتباط بین این سه اثر ادبی مستلزم احاطه و درک آن‌ها نه تنها در بعد زبانی؛ بلکه درک صحیح از اوضاع فرهنگی و اجتماعی زمان حیات این سه نویسنده است.

برای بررسی آثار این سه نویسنده در این مقاله، از نظریه بینامتنیت^۴ ژولیا کریستاوا^۵ استفاده می‌شود. در این نظریه، بر پیوند و وابستگی متون با یکدیگر تاکید شده است؛

براساس این نظر، متون تولید شده نمی توانند متونی صد در صد مستقل و قایم به ذات خود باشند؛ به عبارتی دیگر، هر اثری که تولید می شود، پیوندی استوار با آثار قبل از خود دارد. بینامتنیت هم بر ارتباط متون بر پایه زبانشناسی تأکید می ورزد و هم بر ارتباط آن ها بر پایه شرایط فرهنگی و اجتماعی شکل گیری آن ها اشاره دارد. همچنین، می توان متون را به عنوان گفت و گوی ادبی در نظر گرفت و آن ها را در مکالمه و دیالوگ بررسی کرد. متون می توانند هم بر افکار و آرای یکدیگر صحه گذارند و هم می توانند با یکدیگر مخالفت کرده و به بیان نظرات متفاوت پردازند. متن ها موجودیتی مستقل با ویژگی تک آوایی^۶ نیستند؛ بلکه بر پایه نظرات میخائیل باختین^۷ می توان ادعا کرد که آن ها دربردارنده آواهای دیگر بوده و با هم گفتگو می کنند. کریستاوا، بینامتنیت را به حوزه دانش نشانه شناسی کشانده و مدعی است که متن ها در گذر از یک نظام نشانه ای به نظام نشانه ای دیگر قابل فهم اند. به بیان دیگر، متنی که در یک نظام نشانه ای شکل گرفته و سپس، وارد متن دیگر شده، در متن جدید از نظام نشانه ای دیگری بهره می برد و با درک تفاوت نشانه ای این دو متن، می توان معنای متن جدید را درک کرد. در واقع، متن پیشین بنیانی است که متن جدیدتر را شکل می دهد و این همان جایگشت^۸ است که کریستاوا، از آن سخن به میان می آورد. بر بنیاد این نظر و براساس موارد ذکر شده، در این مقاله به ارتباط این سه اثر ادبی با یکدیگر خواهیم پرداخت.

۲- متن در متن

۲-۱- متن در متن و پیوستگی

بینامتنیت اولین بار توسط ژولیا کریستاوا (۱۹۴۱-) معرفی شد. او بر این عقیده است که هر متنی در سیر پیدایش خود در ارتباط با متون دیگر بوده و از آن ها شکل گرفته است. او هیچ متنی را مستقل و قایم به ذات نمی داند و در واقع، به آزادی متون اعتقاد ندارد. متن از نظر او وابسته به عواملی از قبیل پیوستگی تاریخی، شرایط اجتماعی- فرهنگی و نظام حاکم است. آنچه کریستاوا بدان دست یافته، حاصل تفکرات وی درباره آرای باختین بوده است. باختین بر این عقیده بود که متن حاصل گفت و گو هاست. گفت و گو بین نظرات موافق و مخالف متن را به وجود می آورد. در این گفت و گو، دیگر متن حاصل یک فضا یا یک دیدگاه نیست؛ بلکه ابعاد متفاوتی از آواها و گفتمان ها را دربر می گیرد که در مجموع

کنش آن‌ها، متن را پدید می‌آورد. بنابراین، طبق گفته باختین، بعد اجتماعی و فرهنگی نیز وارد متن می‌شود و آوای خود را دارد. رولان بارت^۹ نظریه پرداز دیگری که در حوزه بینامتنیت صاحب نظر می‌باشد، نیز بر این اعتقاد است که نویسنده دیگر شخص خلاق و مستقلی نیست که بتواند متنی پدید آورد که کاملاً مستقل و بدون وابستگی باشد. او اظهار می‌دارد که متن حاصل گفتارهای اجتماعی و فرهنگی و همچنین، نوشتارهای چندگانه‌ای است که از گفتمان‌های مختلف به وجود آمده و نویسنده تنها کسی است که این گفتمان‌ها را درک کرده و آن‌ها را گزینش و چینش کرده است. بارت می‌گوید: "هر متنی بافت جدیدی از گفته‌ها و نوشته‌های پیشین است. رمزها، قواعد و الگوهای آهنگین، بخش‌هایی از زبان اجتماعی و غیره هستند که وارد متن می‌شوند و در آن حیاتی دوباره از سر می‌گیرند و این زبان همواره مقدم بر متن و حول آن محور است. از این رو، مثنیت ادبی‌رامی‌توان نوعی باز یافت زبانی دانست..." (بارت، ۱۹۷۵: ۲۰).

۲-۲- تی.اس. الیوت^۱ و متون به هم پیوسته

سوالاتی که با اصول و اعتقادات کریستاوا، باختین و بارت در ذهن شکل می‌گیرد، این است که این متون چگونه به هم پیوسته می‌باشند؟ آیا ارتباط آن‌ها در سطح لغوی است و تنها کلماتی مشابه تکرار می‌شوند و یا این که پیوند ژرف‌تر بین متون وجود دارد؟ چه چیزی باعث می‌شود که خواننده متن را در ارتباط با متون پیشین بداند؟ الیوت (۱۸۸۸-۱۹۶۵) در مقاله خویش با عنوان "هملت و معضلات او"^{۱۱} به هم پیوستگی عینی^{۱۲} اشاره می‌کند و معتقد است: «تنها شیوه بیان احساس به زبان هنری، یافتن نظیر عینی است؛ به عبارتی، سلسله‌ای از عناصر، شرایط و زنجیره‌ای از وقایع که ترجمان آن احساس خاص باشد» (الیوت، ۱۹۶۴: ۳۳). یک شاعر برای آن که بتواند در خواننده حس و حال خاصی ایجاد کند، باید از احساسات، شرایط و اتفاقاتی که باعث به وجود آمدن آن حس می‌شود، استفاده کند و از کلمات برای باز آفرینی متن سود برد. برای بیان چنین حسی باید به گونه‌ای پیش رفت که این به هم پیوستگی درست بیان شود؛ در غیر این صورت، عدم بیان مناسب آن حس و حال، هدف مورد نظر را به وجود نمی‌آورد. پس ارتباط و پیوستگی که در متن‌ها وجود دارد، به خاطر القای حس و حال خاصی است که آن‌ها را به هم وصل می‌کند. حال در حدیث نفس هملت شکسپیر، باید به جست و جوی این به هم پیوستگی و حس و حال پرداخت.

۲-۳- تفسیر حدیث نفس "بودن یا نبودن" (To be or not to be; ...)

با شروع حدیث نفس "بودن یا نبودن" حسی که در خواننده القا می شود، حس تردید است. بحث بر سر وجود است و پرسش هایی که مطرح می شود. وجود داشتن بهتر است یا وجود نداشتن؟ چرا باید وجود داشت؟ چرا باید از وجود نداشتن واهمه داشت؟ و پرسش های بی شمار دیگری که با واژه بودن یا نبودن ادامه پیدا می کند. او سپس به "دوران" و "ایام" اشاره می کند و آن را ملامت از اذیت و آزار می بیند که بودن را دشوار می سازد. روزگار را با "عقل" به کاوش می کشد که هیچ نظام منطقی را نمی تواند پشت آن ببیند و تحمل این رنج ها و محنت ها را بی دلیل و بی هدف می انگارد. راه دیگر چیست؟ "بمردن"، "خواب رفتن"؟ آیا مردن یا خواب رفتن می تواند بر همه این "آلام" و دردها مرهم نهد؟ خواب راه حل مناسبی به نظر می آید تا کمک کند لحظه ای و یا لمحہ ای از این دیر محنت افزا و طاقت فرسا رهایی یافت. ولی تردید دوباره بازمی گردد. در خواب و مرگ، "خواب دیدن" و "رویا" هم وجود دارد که باعث می شود در این اندیشه فرو رفت که "بلا"ی "طویل العمر" ممکن است وجود داشته باشند. پس خواب و مرگ هم به کار نمی آید که اگر به کار می آمد، هیچ عاقلی به "آزار ستمگر" و "خفت از معشوق" و "خواری های فرومایگان" تن نمی داد. احساس برانگیخته شده حس جبر و عدم رهایی است. از این مشکلات و رنج ها نمی توان دوری جست. دوری ای که برای فرار از این مشکلات، متصور است، فرو کردن "نوک دشنه" است بر پیکر هر بدی و ستم و هر آزار دهنده ای. ولی تردید و ترس باز نگهدارنده است، چون که "ترس چیزی پس از مرگ"، انسان را از هر عمل غیرعقلانی باز می دارد و باعث می شود "هر آفت و شری را تاب آورده" و "خویشتن" را در "بلیاتی" که واقف نیست، "درنیندازد".

شاعر برای بیان مطلب خود واژگانی انتخاب می کند تا بتواند مقصود خود را به بهترین نحو ارائه دهد. این واژگان از یک سنت ادبی سرچشمه گرفته اند و هویت خویش را در گذر زمان و اتفاقات زبانی حفظ کرده اند و در آثار ادیبان مختلف تکرار می شوند. بدیهی است که واژه ظرفیتی تغییرپذیر دارد و در هر کاربردی با هر ادیب و شاعری، بر هویت خویش می افزاید و معنادارتر و دامنه دارتر می شود. براساس واژگان می توان راه و نقبی به درون مایه یک اثر ادبی زد. از واژگان می توان به نظام زبانی اثر و از نظام زبانی به

پیرنگ، کارکردهای نوع ادبی، شخصیت پردازی، روایت و دیگر ویژگی های ادبی دست یافت. پس هر متنی ویژگی هایی دارد که بیشتر به واژگان آن متن بر می گردد. ولی باید دانست که این واژگان هم برای اینکه در این سنت ایفای نقش کنند، در متون پیشین تکرار شده اند و اگر قرار باشد متنی ریشه ای تر بررسی شود، باید متن های پیشین که شهود بیشتری از واژگان خاص داشته اند، مورد مطالعه قرار گیرد.

۲-۴- پیوستگی "هملت" شاملو با حدیث نفس "بودن یا نبودن"

متنی مانند هملت که اثری کلاسیک به حساب می آید و الهام بخش بسیاری از آثار بوده است، دارای فضایی است که تردید، ترس و سرنوشت در آن غالب است و هر یک نقش برجسته ای دارند. در بررسی بینامتنیت شعر شاملو و اخوان باید به این ویژگی ها توجه کرد. آنچه در این آثار باید جستجو کرد، پیوندهایی است که هملت در اشعار آن ها به جا گذاشته است. پیوندهایی نظیر پیوندهای لغوی، ساختاری، صنایع ادبی، درونمایه و فضا سازی می تواند پیوندهایی باشد که این آثار را به هم مرتبط می سازد. با توجه به آنچه الیوت درباره به هم پیوستگی عینی گفته و واژگانی که شکسپیر برای ایجاد حس های خاصی در شعر خود به کار برده است، با یافتن همان واژگان، عناصر، شرایط و وقایع می توان به حس هایی که شاملو و اخوان در اشعار خود دنبال می کردند، رسید. پس بینامتنیت با اشاره به حضور یک یا چند نویسنده در آثار نویسنده دیگر به دنبال آن است تا هدف از به هم پیوستگی متن ها را بیابد.

واژه های "بودن یا نبودن" در آغاز شعر شاملو، ناخودآگاه خواننده را با حس تردید آمیزی که در شعر شکسپیر حس کرده است، همراه می کند. تمام حس تردید، ترس و سرنوشت جبری که در هملت بر خواننده مستولی شده بود، با شعر شاملو همراه می شود. "همه چیز از پیش روشن است" و "پرده در لحظه معلوم فرو خواهد افتاد" اشاره به فضای جبری سرنوشت دارد که مشخصاً اتفاقاتی خواهد افتاد که معلوم و از پیش تعیین شده است. این کلمات با وجود اینکه در متن هملت وجود ندارد، ولی کاملاً نشان می دهد که شاعر فضای جبری را درک کرده است. در شعر شاملو فضای تقدیر چشمگیرتر است و به کسی اشاره می کند که "از پس پرده" به زندگی او نظاره دارد و "از تمامی فاجعه آگاه است". شاعر زندگی خود را همانند هملت پشت پرده ای می بیند که کسانی از زندگی و

"غمنامه" او با خبرند و کسی از آنجا زندگی او را نوشته و رقم زده و او بر خلاف تقدیر خویش برخاسته و مغرورانه و با تمام وجود می خواهد از شرافت و عزت نفس خود دفاع کند. او از آنان که این زندگی را برای او رقم زده اند و مشغول تماشای آن هستند، "مدد" نمی خواهد؛ زیرا می داند برای آن ها او و عمویش فرقی ندارند و آنچه از آن ها خواسته می شود، اطاعت و "کرنش" است. از وقتی به دست های پشت پرده پی برد و "حقیقت چون روح سرگردان" بر او "آشکار شد"، دیگر برای او فرقی در "بودن و نبودن" نیست.

۲-۵- پیوستگی "ماجرا کوتاه" اخوان ثالث با حدیث نفس "بودن یا نبودن"

اخوان ثالث در شعر "ماجرا کوتاه"، از هستی خشنود است و برای او راضی کننده است که "گاه گرم" می شود و "شکر" می گوید. او این گرما و رضایت را حاصل "مستی" می داند و "راستی" را در گوشه ای و "در پنهان" از هستی "اندیشیده" است، با وجود اینکه "نیستی" تاریک است و "نادانی" تاریکترش می کند، ولی واقعا "چیست هستن؟" و "چیست بودن؟". او به تردیدی دچار شده که نمی داند بودن و هستن چیست. تردید او از تردید هملت و شعر شاملو فراتر رفته، چون در وجود و دانستن آن تردید کرده است. در واقع، تردید او به خاطر عدم توانایی در دانستن بودن است که می گوید "من نمی دانم هستی چیست؟". او بودن و یا هستن را نمی داند، ولی می داند که "مست است". مستی برای او هستی می آورد و مستی خویش در وجودش است که می داند که واقعا وجود دارد. مستی ای که او را به هستی و بودن می کشاند، "آتش آدم شدن" است و او به هملت اشاره می کند و می گوید "گفت: بودن؟ یا نبودن؟ پرس و جو این است" ولی به او یادآور می شود که "پیش از آن پرسید: بایستی بودن چیست؟". اخوان سؤال مهم تر را در این می داند که باید فهمید دلیل بودن چیست تا بتوان پاسخ نبودن را داد. اخوان با استفاده از جمله اول حدیث نفس مشهور هملت، بحث "بودن" شکسپیر را به "شدن" تغییر می دهد و با بیان فلسفه فکری شکسپیر و عقیده خود راه را بر کند و کاو بینامتنیت هموار می کند.

گفت: «بودن؟ یا نبودن؟ پرس و جو این است»

پیش از آن پرسید بایستی که: بودن چیست؟

من در این معنی سخن گویم.

و « اوج مستی کسوت هستی ست» من گویم.

پرس و جو این است اگر باشد.

گفت او از بودن، اما من

از شدن گویم. (سه کتاب، ۱۳۵-۱۳۴)

۳- گفت و گوی متون

۳-۱- باختین و گفتگو^{۱۰}

باختین معتقد است که متن در صورتی معنادار می شود که برخورد زبانی افراد یا گروهی باشد که در زمینه اجتماعی خاصی برهم کنش دارند. با اندکی بسط دادن، می توان گفت که تمامی متون حاصل نگرشی است که فرد یا افرادی بر متن های پیشین داشته اند و از آن ها تأثیر گرفته اند یا به بررسی و مطالعه آن ها برخاسته اند و یا مخالف بوده اند. یک متن نه تنها حاصل آواهای مختلفی است که در حال گفت و گو هستند، بلکه حاصل آواهای می باشند که متنهای دیگر به گفت و گو پرداخته اند. هر چند او اشاره می کند که فرم های شعری حالتی تک آوایی دارند و رمان ها وسیله بهتری برای بیان چند آوایی هستند، باید اشاره کرد که با در نظر گرفتن وجود آوای شاعری در متن شاعر دیگر، شاعر بر آن است تا آوای خود را به گوش دیگران برساند. بر این گفته باختین باید ارج نهاد که متن ها در واقع، در برخوردی مستمر و بدون توقف با یکدیگر، به نوعی گفتگوی ایدئولوژی ها، تفکرات و دریافت ها به شمار می آیند.

۳-۲- مقایسه عنصر گفت و گو بین شکسپیر، شاملو و اخوان ثالث

شکسپیر به بیان تردید و ترس و تقدیر در اثر خود پرداخته، به بهترین نحو توانسته است این فضا را در اثر خویش ایجاد کند. برای بیان این مفاهیم آن قسمت از متن نمایش که هملت حدیث نفس "بودن یا نبودن" را می سراید، بهترین شاهد این موضوع است. اما چه گفت و گویی بین متن شکسپیر و اشعار شاملو و اخوان صورت می گیرد؟ متن شکسپیر به عنوان گفت و گو کننده اول، ادعا دارد که مشکلات و محنت های روزگار پایان ندارند و با سؤال بودن یا نبودن مشکلی حل نمی شود و او محکوم به پیروی از تقدیر است. او به ناتوانی خود بر برون رفت از این مشکلات اشاره دارد و چون قادر به یافتن چاره ای نیست، دچار تردید می شود.

متن شاملو در پاسخ به شکسپیر و با وجود تأییدی که بر تردید و تقدیر دارد، با روحیه ای حماسی برای خود فردیتی قدرتمند قایل است و نمی خواهد تسلیم این تقدیر شود. او اعتراف می کند که بازیچه دست سرنوشت و تقدیر است و زندگی، او را همانند عروسک های خیمه شب بازی به بازی و می دارد و در تصمیمات زندگی و سرنوشت خویش هیچ کاره است، ولی سعی دارد عزت نفس خود را حفظ کند. شاملو مثل شکسپیر اعتراف به ندانستن نمی کند، بلکه ادعا دارد که می داند در پشت پرده چه می گذرد. ولی باز هر دو متن در یک چیز با هم اشتراک دارند و آن این است که تقدیری که برای آن ها رقم خورده، قاهر است و رهایی از این تقدیر وجود ندارد. اما شاملو به اندازه هملت، تسلیم و ناتوان نیست و این ناتوانی را با دانستن خود کم رنگ کرده است. او در شعر هملت، سرنوشت خود را همسان سرنوشت شاهزاده نگون بخت دانمارک تصویر می کند و معتقد است آن کسی که در پس پرده ظلمت نشسته، از تمامی فاجعه آگاه است و دست روی دست گذاشته و صحنه غم انگیز زندگانی انسان های آزاده را به خونسردی نظاره گر است؛ جهانی که کلادیوس، نه نام عم، بلکه مفهومی عام است.

اخوان همانند شکسپیر و شاملو، شاعری ناراضی و به ستوه آمده نیست. اخوان با وجود تردید، از شرایط حاضر راضی است و از زندگی سرمستانه اش لذت می برد. با این که همانند متن شکسپیر نمی داند و از ندانستن خود نیز زیاد راضی نیست، ولی ریشه ای تر به قضیه نگاه می کند. او سؤال می کند که اصلاً دانستن چیست. چه چیزی در دانستن بودن یا نبودن است. او به جنبه دیگر قضیه اشاره می کند و یادآور می شود که ندانستن هم برای خود لطفی دارد و با ندانستن، می شود مست و سرخوش بود. این ندانستن به معنی ندانم نیست، بلکه ندانستنی است که میل به دانستن را در انسان تقویت می کند.

۳-۳- گفت و گو در بعد سیاسی - اجتماعی

دوره رنسانس یا تجدید حیات ادبی، دوره ای است که غرب تفکر خود را از خشک اندیشی های مذهبی قرون وسطی جدا می کند و به عقل بیشتر از مذهب و ایمان ارج می نهد و انگلستان نیز از این قاعده مستثنی نیست. در طول رنسانس پادشاهان تیودور^{۱۱} حکومت انگلستان را به عهده می گیرند. با آغاز پادشاهی هنری هفتم تغییرات در مسیر

نظم حرکت می کند و انگلستان را به سوی پیشرفت سوق می دهد. پس از هنری هفتم، با وجود اشتباهاتی بزرگ، هنری هشتم راه پدر را ادامه می دهد و محبوب مردم می شود. با شروع بحث جانشینی هنری هشتم، بزرگان شاهد نا آرامی هایی در دربار می شوند و این بی نظمی ناگزیر به جامعه رسوخ می کند. پس از مرگ هنری هشتم، این بی نظمی در پادشاهی ادوارد و بیشتر در سلطنت ماری نیز ادامه می یابد. تعصب کاتولیکی ماری او را بر آن می دارد که نزدیک به ۳۰۰ پروتستان را زنده بسوزاند و به ماری خون خوار معروف شود (ابجدیان، ۱۳۸۵: ۱۰).

پس از درگذشت ماری در نوامبر ۱۵۵۸، ملکه الیزابت^{۱۲} بر تخت سلطنت می نشیند و ۴۵ سال حکومت انگلستان را به عهده می گیرد. با آغاز پادشاهی ملکه الیزابت، نظم و آرامش در کشور حکمفرما می شود و کشور را دوباره در مسیر پیشرفت قرار می دهد. رویه پادشاهی ملکه الیزابت کاملاً در نقطه مقابل پادشاهی ملکه ماری قرار دارد. تا آنجا که ملکه الیزابت از جنگ و خون ریزی پرهیز می کند و برای تحکیم مواضع کشور راه مدارا و مسالمت را پیش می گیرد. در سال ۱۵۸۸، یک سال پس از مرگ ملکه ماری، اسپانیا تصمیم می گیرد تا ماری استوارت - ملکه اسکاتلند - را بر تخت نشاند. به منظور تحقق چنین امری اسپانیا، قدرتمندترین ناوگان خود را به سوی انگلستان گسیل می کند. قبل از آغاز جنگ، الیزابت برای قوت قلب دادن به سربازان خود، آن ها را در تیلبری ملاقات می کند، لباس جنگ می پوشد و به آن ها اطمینان می دهد که علی رغم زن بودنش، دل و جرات یک پادشاه را دارد (کوک، ۲۰۰۶: ۱۸۷). جنگ آغاز می شود اما طوفان و کشتی های کوچک و چابک انگلیس، ناوگان آرمادا را منهدم می کنند و بدینگونه، غرور ملی افزون گشت، ملی گرایی رونق یافت و الیزابت، سمبل عظمت و افتخار انگلیس شد (ابجدیان، ۱۳۸۵: ۱۲). این غرور ملی که در تاریخ انگلستان بی سابقه بود، باعث شد که نویسندگان به مدح و ستایش ملکه الیزابت پردازند. یکی از این نویسندگان، شکسپیر است که در ششمین سال حکومت ملکه الیزابت، به دنیا می آید و ۳۹ سال از عمر خود را در زمان پادشاهی او سپری می کند. در زمان وقوع حمله ناوگان اسپانیا به انگلستان، شکسپیر ۲۴ ساله است و می توان نتیجه گرفت که او نیز تحت تاثیر شخصیت ملکه الیزابت و ملی گرایی زمان خود قرار می گیرد.

شکسپیر در چنین فضایی آثار بزرگی را خلق می کند که هملت از جمله آن ها است. سبحان کینان^{۱۳} اظهار می دارد که با وجود تمامی نقد هایی که درباره هملت وجود دارد، اخیراً منتقدان به ارتباط این نمایشنامه با فضای فرهنگی و سیاسی آن توجه کرده اند. این اثر در ابتدای قرن هفدهم، در اواخر پادشاهی ملکه الیزابت، نوشته و اجرا می شود و به موضوع بر تخت نشستن پادشاه جدید و فساد دربار تاکید می ورزد. مشکلاتی که در دهه ۱۵۹۰ رخ می دهد، موجب نارضایتی هایی می شود که یکی از آن ها جانشینی ملکه ای است که فرزندی ندارد. پادشاهی انگلستان موروثی است و تغییر چنین نظامی مشکلاتی را به وجود می آورد (کینان، ۲۰۰۸: ۹۲-۹۳). بر این اساس، شکسپیر با نوشتن هملت، در صدد است تا موقعیت کنونی را به بزرگان و درباریان هشدار دهد، هرج و مرج در دربار و وقوع یک تراژدی را گوشزد کند و هستی و نیستی کشور را به تصویر کشد.

پس می توان چنین استنباط کرد که فضای حاکم بر انگلستان بر قلم شکسپیر و نمایشنامه بزرگ او تأثیر بسزایی داشته است. فضایی که تأثیر آن از قدرت ملکه الیزابت و غرور ملی سرچشمه می گیرد و این گونه است که شکسپیر بحث مهم هستی و نیستی را به نمایش می گذارد. شکسپیر به سهم خود نه تنها بودن و نبودن انسان، بلکه هستی و نیستی حکومت انگلستان را مطرح می کند تا کشور را از هرج و مرج برهاند.

در زمان خلق هملت، شکسپیر هم تغییر در مسیر نظم و هم غرور ملی را احساس می کند. از نظر نظم حاکم بر ایران، شرایط سیاسی زمان حیات احمد شاملو (۱۳۰۴-۱۳۷۹) و مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷-۱۳۶۹) در تضاد کامل با نظم زمان شکسپیر است. نمی توان دوره معاصر ایران را با شرایط رنسانس قیاس کرد، ولی از دو جهت تأثیر شرایط حاکم بر دو نویسنده مورد توجه است؛ یکی آن که در دوره شاهنشاهی پهلوی، ایران با تغییرات محسوسی مواجه می شود. دوم شرایطی است که تحت تأثیر همان تغییرات غرور ملی را از بین می برد. زرقانی در این باره می گوید:

وقتی نیروهای انگلیسی و شوروی در شهریور سال ۱۳۲۰ به ایران حمله کردند، برای خیلی ها باور کردنی نبود که ارتش ایران با چنان فربهی ظاهری و یال و کوپال پوشالی، این قدر راحت و بی هیچ مقاومتی در هم شکند و فلسفه وجودی خود را زیر سوال ببرد. البته

رضا خان، با شیوه حکومتی مستبدانه ای که در پیش گرفته بود، جایی در دل و جان مردم ایران نداشت و به تعبیر وابسته مطبوعاتی انگلیس در تهران «اکثریت وسیع مردم از شاه متنفرند و از هرگونه تغییری استقبال خواهند کرد... آن‌ها از شاه متنفرند و بنا براین، می‌پرسند که چرا باید برای دوام حکومت بجنگند» و چنین شد که عرصه شطرنج شاهانه رضا خانی به تلنگری در هم ریخت (زرقانی، ۱۳۸۷: ۲۳۲).

تغییر اوضاع ایران به سمت بی‌نظمی گام بر می‌دارد و غرور ملی خدشه دار می‌شود. ملکه الیزابت محبوب مردم خویش است و رضا خان و فرزندش منفور مردم ایران. این بی‌نظمی در پادشاهی محمد رضا نیز ادامه می‌یابد و استبداد را بیش از پیش می‌کند. اگرچه در آغاز محمدرضا سعی کرد خود را شخصیتی دموکراتیک و مخالف سیاست‌های استبدادی پدر نشان دهد، ولی در عمل این اتفاقات نیفتاد و سیاست‌های مستبدانه پدر و پسر بر خلاف خواست اکثریت مردم شکل گرفت. زرقانی وضعیت سیاسی ایران در سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۲ را چنین شرح داده است:

حوادث سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۲ به تدریج شاه را به طرف در پیش گرفتن یک حکومت نظامی و دور از مبانی دموکراتیک سوق داد تا سرانجام، کودتای ۲۸ مرداد پیش آمد و شاه، سیاست‌های دموکراتیک خود را به کناری نهاد و ژن‌های استبدادی که از رضا به او رسیده بود، بالفعل شد و مرام حکومتی‌اش را تغییر داد. این شد که در حدود سال ۳۲ دوباره دستگاه پلیسی وارد عمل شد و استبداد در هیئت جدید و مدرن‌تر خود ظاهر گردید (همان: ۲۳۴-۲۳۵).

باری در نتیجه اتخاذ چنین شیوه و سیاست‌هایی، به طور طبیعی گروه‌های مختلف مردم به طرق مختلف دست به مقابله می‌زنند و رفته رفته ادبیات ایران به سمت اعتراض پیش می‌رود و تلاش می‌کند غرور ملی‌ای که خدشه دار شده، را فریاد بزند. با مشاهده چنین اوضاعی، احمد شاملو و اخوان ثالث از معترضین اجتماعی می‌شوند. در جریان حمله نیروهای شوروی و انگلیسی، شاملو ۱۶ و اخوان تنها ۱۳ ساله است و هنوز به آن بلوغ فکری نرسیده‌اند تا بتوانند شرایط آن زمان را به طور کامل احساس کنند. ولی در زمان وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هر دو در اوج جوانی خود هستند و شرایط استبداد را به

راحتی لمس می کنند. شکسپیر در اوج جوانی با روی کار آمدن الیزابت طعم پیروزی و غرور ملی را می چشد، ولی شاملو و اخوان بی نظمی و هرج و مرج حاصل از کودتا را تجربه می کنند. شکسپیر هشدار از دست رفتن را می دهد، ولی شاملو و اخوان ناله از دست رفته را سر می دهند و همین اعتراض مکرر، هر دو را به زندان قصر می کشاند.

شاملو در "مرثیه های خاک" فارغ از هیجان ها و احساس های دوره قبل و با چهره ای متفکر و اندیشمند، با دیدی عمیق به «خود» و به «جهان» می نگرد و اندیشه راز تولد و مرگ را مطرح می کند و به آن می اندیشد. شاعر حتی در عاشقانه ها، درک اجتماعی را فراموش نکرده؛ از مسایل حاد روزمره فاصله گرفته و به اندیشه های فلسفی و زیستی نزدیک تر شده است. موضوع شعر شاملو و اخوان درباره فلسفه وجودی انسان است و هر دو با طرح فضای تردید و ترس پرسش هایی را در ذهن خود و خواننده مطرح می کنند و سعی دارند تا به جوابی قاطع برسند. پرسش هایی که ریشه در تجربه های تلخ شاملو و اخوان دارد.

شرایط سیاسی - اجتماعی، هر سه نویسنده را به موضوع مهم بودن یا نبودن و یا هستی و نیستی می کشاند. جوابی که نه تنها در دامنه تفکر فردی، بلکه در تفکر اجتماعی بسیار حایز اهمیت است. شرایط اجتماعی هر سه نویسنده چنان است که هر سه به یک پرسش می اندیشند و همگی ترس از نیستی قریب الوقوع دارند. پس شکسپیر، شاملو و اخوان به سهم خود بر آنند تا تعریفی واحد از زندگی بیابند و بر حول محور آن، نظم را به گردش در آورند و در نتیجه همین اشتراکات، همانندی های گوناگونی از سطح واژه تا پیام در آثار این سه تن پدیدار می شود.

۴- نتیجه گیری

بینامتنیت نظریه جدیدی است که کریستوا آن را بر اساس نظریات دیگران بسط داده و در حوزه نقد ادبی تاثیر بسزایی گذاشته است. این نظریه پردازان معتقدند متون مستقل از یکدیگر نیستند و خواننده با خوانش یک متن به سمت متن دیگری کشیده می شود. با نگاهی بر آثار طرح شده این پژوهش، می توان چنین نتیجه گرفت که شاعران نامبرده با سرایش اشعار و آثار خود در صدد ند که نه تنها پیام خود را به خوانندگان برسانند، بلکه می خواهند نگاه او را به سمت اثری دیگر بکشانند و بدین ترتیب، تأثیر پیام را چندین برابر

کنند. در آثار بررسی شده شکسپیر، شاملو و اخوان ثالث، فضایی که از ترس و تردید و واهمه پر شده و راهی به بیرون نمی یابد؛ چه در نگاه فردی و چه در نگاه اجتماعی موضوع اصلی سخن قرار گرفته است. در نتیجه ارتباط این نویسندگان در فضای تعریف شده اجتماع بر مضمون اصلی آثار آنان تأثیر بسیار زیادی گذاشته است.

آثار ادبی جدای از شرایط اجتماعی زمان شاعر یا نویسنده پدید نمی آیند و بررسی کامل یک اثر در فضای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی جزء لا ینفک نقد بینامتنیت محسوب می شود. آثار نویسندگانی که مورد بررسی قرار گرفت، حاصل شرایط اجتماعی و سیاسی نسبتاً مشابهی بودند و در نتیجه، فضا و جوّ مشابهی را ارائه دادند، فضایی تردیدآمیز و پر واهمه که یأس و ناامیدی را در بطن امید فریاد می زدند. شکسپیر با نگارش نمایشنامه هملت، که آکنده از فضای ترس و تردید است، در صدد است تا موقعیت حساس و آینده پرخطر پادشاهی انگلستان را به بزرگان و درباریان هشدار دهد. شاملو نیز که متأثر از فضای تاریک سیاسی و اجتماعی زمان خود است، سرنوشت خود و امثال خود را در دست تقدیر بی تغییر می بیند. اخوان که به شاعر شکست معروف است، در بیان چنین حسی موفق تر به نظر می رسد و او به کمک ارجاعات به متون دیگر، بر آن است تا طرز تفکر و نگاه خواننده را تغییر دهد.

در ادبیات معاصر ایران تأثیر ترجمه های ادبیات جهان بر نویسندگان امری است غیر قابل انکار و این نفوذ ترجمه هاست که راه را بر فوران تأثیر و تأثرها می گشاید و شاعر یا نویسنده خود آگاه و ناخودآگاه اثر خلق شده خود را در ارتباط مستقیم و غیر مستقیم آثار ادبی می بیند و نتیجه آن می شود که امروزه در نقد بینامتنیت می بینیم. اخوان و شاملو به دنبال ترسیم فضای ترس و تردید، به تعریف خود شخصی و اجتماعی خود می پردازند و خود را در متن بینامتنیت تعریف می کنند.

یادداشت ها:

1. William Shakespeare
2. Hamlet, Prince of Denmark
3. Semiotic system
4. Intertextuality
5. Julia Kristeva
6. Monologic
7. Mikhail Bakhtin
8. Transposition
9. Roland Barthes
10. Dialogue
11. Tudor
12. Queen Elizabeth
13. Siobhan Keenan

فهرست منابع

الف - کتاب ها:

- ۱- ابجدیان ، امر الله (۱۳۸۵). *تاریخ ادبیات انگلیس*. دوره ده جلدی. شیراز : انتشارات دانشگاه شیراز . چاپ سوم.
- ۲- اخوان ثالث ، مهدی (۱۳۹۰). *سه کتاب*.. تهران : انتشارات زمستان . چاپ پانزدهم.
- ۳- الهی قمشه ای ، محی الدین حسین (۱۳۸۶). *در قلمرو زرین*. تهران. انتشارات سخن چاپ اول.
- ۴- حقوقی، محمد (۱۳۹۰). *شعر زمان ما*. تهران: نگاه.
- ۵- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۵۲). *نقد آثار شاملو*. تهران: چاپار.
- ۶- زرقانی ، سید مهدی (۱۳۸۷). *چشم انداز شعر معاصر ایران*. تهران : انتشارات ثالث. چاپ سوم.
- ۷- شاملو، احمد (۱۳۸۴). *مرثیه های خاک و شکفتن در مه*. تهران: نگاه.
- ۸- سلاجقه ، پروین (۱۳۸۴). *امیرزاده کاشی ها*. تهران: مروارید.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰). *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*. تهران: سخن.

ب - مقاله ها:

- ۱۰- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۰) «بلاغت مخاطب و گفتگوی با متن». زبان و ادبیات فارسی.

- ۱۱- دزفولیان، کاظم و مولودی، فواد و یزدخواستی، حامد. (۱۳۸۸) «نقدی روان کاوانه بر شعر "همت" شاملو». ادب پژوهشی. شماره ۹.

ج- منابع لاتین:

- 12-Barthes, Roland(1975). *S/Z. Trans. Miller Richard. Farrar, Straus and Giroux P.*
- 13- Cook, W. James.(2006). *Encyclopedia of Renaissance Literature.* New York.
- 14- Eliot. T.S.(1964). *The Sacred Wood: Essays on poetry and criticism.* London. Methuen P.
- 15- Graham Allen.(2001). *Intertextuality.* London and New York. Rutledge
- 16- Worton, Michael and Still, Judith.(1990) *Intertextuality: Theories and Practices* Manchester and New York. Manchester University.
- 17- Keenan, Siobhan.(2008). *Renaissance Literature.* Edinburg. Edinburgh University Press.
- 18- Kristeva, Julia.(1980). *Desire in Language.* New York. Columbia University.
- 19-Lodge, David. (1988). *Modern Criticism and Theory.* Harlow. Longman.